بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 25/2/1387

بحث سر مناط دلالت یک جمله بر مفهوم بود ،شهید صدر دوتا ملاک ذکر کرده بود ،ملاک اولش دورکن داشت رکن اول اینکه نسبت جمله نسبت توقفیه باشد رکن دوم این هست که متوقف سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم ، شهید صدر در مورد مفهوم شرط قائل هستند که نسبتشان نسبت توقفیه هست امام د رمورد اینکه سنخ الحکم هست یا شخص الحکم هست درتقریرات آقای هاشمی بحث نکردن البته گفتن چند مقام باید بحث کنیم یک مقامش این مقام است ولی در بحث تقریرات حاج شیخ عبدالساتر این بحثش آمده است، ما البته اصل دلالت جمله شرطیه برنسبت توقفیه را انکار میکردیم ،خوب شاید چندان نیاز بحث از رکن دوم نبود ولی اشاره به این مطلب بکنم که آیا اساسا رکن اول را ما پذیرفتیم رکن دوم را چگونه میتوانیم اثبات کنیم گه این بحث عامی است هم د رمفهوم شرط این بحث میاد که اساسا اثبات اینکه حکم ما به نحو سنخی است یا به نحو شخصی است به چه شکل امکان پذیر هست حالا من یک جمله اول به کار میبرم یک مثال میزنم و روی آن تطبیق میکنم ، اگر گفتیم اذا جاء زید وجب اکرامه در واقع ما باید دو مطلب را اثبات کنیم یک مطلب این هست که نسبت بین مجیئ ووجوب اکرام این نسبت نسبت توقفیه هست وجوب اکرام متوقف است، ثانیا وجوب اکرام به معنای سنخ الحکم هست نه به معنای شخص الحکم، به نظر میرسد با توجه به بحثهایی که ما سابقا کردیم در مورد اینکه اسم جنس دلالتش بر اینکه اصل الطبیعه و اینکه طبیعت بدون قید و شرط مراد هست ، این دلالتش وضعی است و نیازی به اجرای مقدمات حکمت ندارد و اصالة الحقیقه این مطلب را ثابت میکند اصالة الحقیقه ای که نافی احتمال مجاز در کلمه و مجاز در حصر است اینجا میگه اثبات اینکه حکم حکم سنخی است نیاز به چیزی بیشتر از وضع ندارد ، اذا جاء زید وجب اکرامه ، کلمه وجب اکرامه وضع شده برای دلالت بر وجوب اکرام، اینکه مراد از اکرام وجوب خاصی از وجوب اکرام باشد ،صنف خاصی باشد ، فرد خاصی باشد، آن دلیل میخواهد ، کاشف قضیه هم این هست که شما اگر آن کلمه یتوقّف یی را که از جملهءشرطیه استفاده میشد به مفهوم اسمس به کار ببرید صریحا ، بگید یتوقف وجوب اکرام زید الی مجیئه،فهمیده میشود که هیئت اکرام وجوب زید متوقف بر مجیئ هست چون کلمه اکرام زید استعمالش در مورد وجوب اکرام خاص مجاز است وجوب اکرام زید وضع شده بر طبیعت اکرام زید به همان طبیعتی که با توضیحی که شهید صدر در بحث مناط شرط دادن که مراد از حکم سنخی طبیعت بدون قید و شرط هست که نه در آن صرف الوجود خوابیده نه طبیعت ساری خوابیده ، این طبیعت بدون قید وشرط مقتضای وضع هست ، البته شهید صدر اثبات مقدمات حکمت را برای اثبات اینکه طبیعت بدون قید و شرط اراده شده میدانستند خوب طبیعتا باید این بحث را بکنند که اینجا مقدمات حکمت جاری هست جاری نیست امثال اینها ، ولی روی مبانی که ما عرض کردیم این بحث دیگه جا ندارد و تمام شده است و همان دلالت وضعیی که با اصالة الحقیقه تکمیل میشود آن کافی هست برای اثبات اینکه حکم حکم سنخی است ، و من هنا یظهر دومطلب ، اینکه مرحوم آقا ضیاء میفرمودند که ما برای مفهوم شرط عمده این هست که اثبات کنیم که حکم حکم سنخی است این مهم هست و الا اگر حکم حکم سنخی را اثبات کردیم دیگه اینکه نسبت توقفیه و امثال اینها ، آن بیانی که ایشان داشتن ،ما کاملا برعکس میگیم ما میگیم آنچیزی که مهم هست اثبات نسبت توقفیه هست اگر نسبت توقفیه ثابت بشود اثبات سنخ الوجود بودن ، اینکه حکم حکم سنخی است این واضح هست، به اصالة الحقیقه و دلالت وضعیه امکان پذیر هست و به چیزی بیشتر از این نیازی نیست، ولی به نظر میرسد این بیانی که ما عرض کردیم این بیان در جایی تمام هست که جمله شرطیه جزاش خبری باشد ولی اگر انشائی باشد طلبی باشد این کلام تام نیست، حالا اگر إن جاء زید وجب اکرامه من در مقام انشاء وجوب باشم میگم ان جاء زید وجب اکرامه با این جمله من میخواهم وجوب اکرام را انشاء کنم وجب در مقام انشاء به کار رفته باشد، اینجا درست است خود انشاء معلق بر چیزی نیست آنچیزی که در جزا قرار میگیرد انشاء نیست و منشاء هست، وانشاء فعلی است ، من همین الان دارم انشاء میکنم وجوب اکرام زید را علی تقدیرٍ این درست است که وجوب اکرام جزا است نه انشاء الوجوب جزا است، ولی آن وجوبی که منشأ هست به تبع انشاء که امری است جزئی آن هم جزئی است ،یعنی من آنچیزی که اینجا دارم انشاء میکنم آن یک امر جزئی هست منشأ ما قهرا تمام افراد وجوب نیست،من میگم که اگر زید بیاید یک وجوبی را با این لفظ میخواهم ایجابش کنم آن وجوبی که با لفظ من ایجاب میشود مطلق حصص وجوب نیست یک فرد خاصی از وجوب است آن وجوبی که معلول انشاء من است، وجوبی که از این انشاء من انتزاع میشود و بوسیله این محقق میشود به خلاف اخبار که با انشاء فرق دارد ، پس بنابراین ما در جمله انشائیه نمیتوانیم سنخ الحکم را مستقیما از جمله استفاده کنیم، اگر بخواهیم استفاده کنیم باید مثلا لازمه کلام یک چیز دیگری است از یک بحث دیگه ای این بحث سنخ الحکم را استفاده کنیم و این کلام ربطی به اینکه حرف وضعش عام است موضوع لهش خاص است به آن بحثها ربطی ندارد وقتی که من فالاکرمه را نگفتم ،وجب اکرامه را مطرح کردم به خاطر این هست که در پیچ و خم معانی حرفیه نیفتیم، بحث ما بحث معانی حرفیه نیست ، مرحوم آخوند اینجا بحث سنخ الحکم را که مطرح کردن در مفهوم شرط این نکته را متعرض شدن که خوب شما که سنخ الحکم میگید این سنخ الحکم را در اذا جاء زید فاکرمه چجوری میتوانید تصویر کنید ،آن که حرف است و وضعش عام هست و موضوع لهش خاص است ایشان جواب میدهد ما در جای خودش گفتیم که وضع عام است و موضوع له عام است و با آن بحثها بحث را دنبال کردن و آنجوری تمام کردن ، ما به آن بحثها اصلا نمیخواهیم وارد بشویم بحث ما این هست انشاء ایجاد الوجود است ، ایجاد شخصی است، همچنان که ایجاد همین الان تحقق پیدا میکند، وجوبی هم که با این ایجاب تحقق پیدا میکند جزئی است، نمیتوانیم ما مطلق وجوبات را بگیم معلق بر شرط است ولی خبر دادن این شکلی نیست ، خبر دادن شما از وجوب دارید خبر میدهید ، در جمله خبریه میخواهید بگید اگر زید آمد اکرامش واجب است اما اینکه این وجوبش به یک جعل است به جعلهای عدیده است اینها همش اعتبارات زائد بر اصل حقیقت هست ،(اساسا نسبت توقفیه خودش تحت انشاء در نمیاد چون یک نسبت تامه است و نسبت تامه مفرد نیست ،انشاء یک چیز مفرد را انسان ایجاد میکند ،نسبت توقفیه نسبت تامه است ، نسبت تامه یعنی خبر از واقعیت خارجی، توقف به صورتی وصفی بر مفهوم قرار میگیرد و انشاء روی آن می آید، انشاء همیشه به مفردات تعلق میگیرد، چون انشاء ایجاد یک مفهوم در خارج است به نحو مناسب خودش، آن موقع این انشاء نسبت است ،انشاء لازم نیست تمام افراد وجوب را محقق کند تا این جمله صدق کند، نکته اصلی قضیه در کیفیت تحقیق انشاء است ،(انشاء سنخ الحکم به این است که صرف الوجود آن طبیعت محقق بشود کافی است و این کافی نیست برای اثبات مفهوم ، ما مفهوم میخواهیم بگیم که هیچ فردی از افراد این طبیعت بدون این شرط محقق نمیشود ،نتیجه این مطلب توقف سنخ الحکم بر شرط نیست چون انشاء ضرب متوقف را کردیم لازمه انشاء ضرب متوقف به توقف سنخ الحکم نیست توقف در تحت الانشاء آمده است،طبیعت مهملهء بدون قید و شرط نمیتواند انشاء باشد طبیعت مهمله باید یک تعیّن خاصی پیدا کند ، مشخص باشد میخواهد یک شیئ را ایجاد کند یا همهء وجوداتش را ایجاد کند، یعنی تا یک نوع تعینی داشته باشد ما نمیتوانیم انشاء را بگیم به او، بیش از صرف الوجودش ما نمیتوانیم بگیم ایجاد شده است ،ببینید اگر من یک موقعی میگم الطبیعة موجودةٌ اینجا باید مشخص باشد اگر در مقام بیان باشد باید مشخص باشد به نحو صرف الوجود است مطلق الوجود داشت ولی اگر گفتم الطبیعة لیست بموجودةٍ این دیگه نیازی ندارد که بیانش کنم چون نفی مهمله به این هست که هیچ فردی از افرادش نباشد ولی اثباتش تعیّن پیدا نمیکند ، قضیه یتوقف و ینحصر ، مفهوم سلبی دارد مفهوم نفی دارد، چون مفهوم نفی دارد نیاز نیست که آن چیزش را اثبات کنم، یتوقف وجوب الاکرام علی مجیئ زیدٍ یعنی اگر مجیئ زید نبود وجوب اکرام نیست، چون مفهوم سلبی دارد نیازی نداریم ما آن قضیه مهمله را از اهمالش خارج کنیم، این تفاوت بین قضیه اثباتی و قضیه نفیی است ،خوب حالا ما از فردا بحث مفهوم وصف را بحث میکنیم.